

سعد الدین ابراهیم*

علیرضا سمیعی اصفهانی**

چکیده

«سعد الدین ابراهیم»، جامعه‌شناس نام‌آور مصری، از جمله متفکرانی است که مطالعات خود را بر تحولات اجتماعی خاورمیانه عربی متمرکز کرده است. در مقاله حاضر، وی با اشاره به مفهوم «جامعه مدنی» و پیوند آن با مفاهیمی چون دموکراسی، آثار روند جهانی دموکراتیزاسیون را بر روابط دولت و جامعه در جهان عرب نشان می‌دهد. از دید وی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، مبارزه‌ای سه‌جانبه میان رژیم‌های حاکم، جنبش‌های اسلام‌گرا و نهادهای جامعه مدنی برای کسب و حفظ قدرت در جریان بوده است و گاه ائتلافی دو جانبه علیه بازیگر سوم پدید آمده است. او در این زمینه نمونه‌های فلسطین، الجزایر و مصر را مثال می‌زند؛ اولی را نمونه «ترس اسلام‌گرایان از دموکراسی» می‌داند و دومی را مثالی برای «ترس دولت از دموکراسی». وضعیت مصر، از نظر او، پیچیده‌تر است و این وضعیت را «مثلث مقیم» نام می‌گذارد. به رغم آنکه مدت زمانی از تألیف این مقاله می‌گذرد و خاورمیانه عربی در این مدت شاهد تحولات چشمگیری بوده است، به نظر می‌رسد که دستاوردهای علمی مقاله همچنان آموزنده و درخور اعتنا باشد.

کلیده واژه‌ها: جامعه مدنی، پوپولیسم، جنبش‌های اسلام‌گرا، روند دموکراتیزاسیون، منازعه اعراب و اسرائیل، خاورمیانه عربی.

* استاد جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه آمریکایی قاهره (مصر)

Saad Eddin Ibrahim, "The troubled triangle: Populism, Islam and Civil Society in the Arab World," in *Islam in Changing World, Europe and the Middle East*, Edited by Anders Jerichow and Jorgen Back Simonen, Surry: Curzon, 1997.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۶۴-۱۴۳

در شش ماه میان اکتبر ۱۹۹۵ تا پایان آوریل ۱۹۹۶ منطقه خاورمیانه عربی به طرز چشمگیری شاهد مخاطرات و نویدهای شگرفی بود که عمیقاً در سیاستهای این منطقه وجود دارد. برپایی کنفرانس باشکوه سران اقتصادی (۳۰ اکتبر ۱۹۹۱)، با حضور ۶۳ کشور و بیش از ۳ هزار بازرگان عمده، روشنفکر و سیاستمدار و برخی از رهبران کشورها، از جمله شاه حسین، پادشاه اردن، و اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، در امان آغازگر این حوادث شش ماهه بود. رویدادهای مزبور در روزها و هفته های آتی با ترور اسحاق رابین در ۳ نوامبر ۱۹۹۵، برگزاری انتخابات آزاد و امیدوار کننده ریاست جمهوری در الجزایر در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۵، انتخابات نومیدکننده پارلمانی در مصر در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۵، انتخابات نامعلوم در ترکیه در ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ و اولین انتخابات پر شور ریاست جمهوری و پارلمانی در فلسطین در ۲۰ ژانویه ۱۹۹۶ ادامه یافت. در خلال این رویدادها، درگیریهای شدیدی میان موساد اسرائیل و جهاد اسلامی فلسطین و حماس در جریان بود. «جمهوری وحشت» عراق با تداوم فجایع خویش که در خاندان صدام حسین امری درونی شده است، جهانیان را به ترس و وحشت انداخته بود. در قطر، پس از اینکه پسر پادشاه کودتایی سلطنتی علیه پدر خویش به راه انداخت و او را به کشور همسایه تبعید کرد، پادشاه برای بازگرداندن تاج و تخت سلطنتش ضد کودتایی را ترتیب داد. از سوی دیگر، در حالی که اکثر جهانیان همدلی و واکنش مثبت خود را به دعوت شتاب زده حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، برای نشست سران جهان (شرم الشیخ، ۱۳ مارس) جهت برقراری صلح در خاورمیانه با شرکت ۳۰ تن از رهبران کشورها از جمله، کلinton، رئیس جمهور آمریکا، و یلتسین، رئیس جمهور روسیه، نشان می دادند، حماس اسلامی فلسطین، بمب گذاری موفقیت آمیزی را در قلب اسرائیل به اجرا درآورد که در نتیجه آن حدود ۱۰۰ اسرائیلی کشته یا مجروح شدند. در جریان انتخابات در اسرائیل و در میان اعتراضات و انتقادات مخالفان مبنی بر اینکه نخست وزیر اسرائیل توانایی برخورد با اعراب یا هدایت اسرائیل به سمت صلح یا جنگ را ندارد، شیمون پرز خشونت وحشیانه ای را علیه شهروندان فلسطین در سرزمینهای اشغالی به اجرا گذاشت و مرتکب

خشونت‌ی بیرحمانه‌تر در شمال لبنان شد (۱۱ تا ۲۷ آوریل ۱۹۹۶).

بنابراین، در میان این اغتشاش بیرحمانه، فرصتی برای بی‌حوصلگی یا از دست دادن امید و آرزو نبود. حتی در اوج بمب‌گذاریها و کشتار مردم در لبنان، فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها پابندی خود را به تعهدات متقابل پیشین در مورد صلح نشان دادند. در اولین گام، شورای ملی فلسطین در ۲۴ آوریل ۱۹۹۶ از آن بند منشور خود که خواستار انهدام دولت یهودی بود، عدول کرد و یک روز بعد، حزب کارگر اسرائیل نیز از برنامه سیاسی خود، یا آن موادی که اسرائیل را از پذیرش تشکیل یک دولت فلسطینی باز می‌داشت، چشم‌پوشی نمود.^۱ حتی ترور اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، نه تنها برای مردم اسرائیل، بلکه برای جهان عرب و خاورمیانه تکان دهنده بود. این اقدام احساسات متفاوت و متضادی از اندوه، ترس، انتقام و شادمانی را برانگیخت، لیکن تعمق و بررسی این حوادث همچنین در بردارنده مفاهیم ضمنی و سنجه‌هایی برای جامعه مدنی و روند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه جدید بوده است.

برای نخستین بار از زمان پیدایش دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، این کشور شاهد ترور یکی از رهبران بلند پایه خود بود که اقدامی کاملاً اسرائیلی-یهودی به شمار می‌آید. در واقع این اقدام نتیجه شکاف و اختلاف نظر سیاسی شدید، عمیق و درازمدت میان سیاستمداران اسرائیلی بر سر فرآیند صلح بود. اعراب به طور کلی و فلسطینی‌ها بخصوص، شاهد اقدامات مستقیم اسرائیل در خشونت و قساوت در اشکال مختلف آن از جمله عملیات بیرحمانه ارتش، پلیس، سرویسهای اطلاعاتی و شهروندان اسرائیلی بوده‌اند. با این همه اسرائیلی‌ها خود و سایر جهانیان را متقاعد ساخته‌اند که از نظر مدنیت و آداب شهروندی نسبت به همسایگان عرب خویش جلوترند، اما با ترور رابین به ناگهان نوعی «برابری اخلاقی» برقرار گردید. به طور کلی اقدامات خشونت آمیز سیاسی به هیچکدام از اسرائیلی‌ها و یا اعراب محدود نمی‌شود و هیچکس منحصر از «جایگاه اخلاقی والایی» برخوردار نیستند.

برای نخستین بار در تاریخ یکصدساله منازعه میان اعراب و اسرائیل، شاهد تأسف و تأثر واقعی و علنی اعراب به خاطر ترور رهبر اسرائیل بودیم. بالعکس، یهودیانی در اسرائیل و نیویورک بودند که در مورد همین رویداد شادی و شغف خود را به طور علنی و عمیق ابراز داشتند.

به یقین اعرابی نیز بودند که از این رویداد خرسند و شادمان شدند، به ویژه جنبش جهاد اسلامی که رهبرش، فتحی شقاقی، یک هفته قبل از این حادثه در مالتا ترور شده بود. نکته اصلی در اینجا این است که تأسف و شادمانی، عمیقاً و به یک اندازه راه میان بری برای اعراب و اسرائیل بود.

برای نخستین بار، بسیاری از مقامات بلند پایه عرب در مراسم خاکسپاری رابین در خاک اسرائیل حضور یافتند و در معرض دید جامعه تمام عیار اسرائیلی با تمام فشارها، تنشها، محدودیتها و پیشرفتهایش قرار گرفتند. قطعاً، چنین نمایشی لحظه گذرایی برای بسیاری از سران عرب بود؛ چیزی شبیه گام نهادن آمریکا به کره ماه برای نخستین بار، رویدادی کم اهمیت برای افراد بشر اما بسیار بزرگ و با اهمیت برای منطقه. از لحظه ترور رابین تا مراسم تدفین وی، یعنی طی دو روز نوامبر، اعراب و اسرائیل شاهد موضوعات بکر و «نخستین» دیگری نیز بودند. مطالب زیادی پیرامون این ۴۸ ساعت گفته و نوشته شده است، اما آنچه که از دیدگاه این مقاله حایز اهمیت می باشد، عبارتست از ابعاد «مدنی» این حادثه که در ادامه به بررسی آن می پردازیم.

حوادث مزبور، توأم با بسیاری از حوادث دیگر، گواهی بر پویایی و عمیق بودن مناظرات در منطقه بود؛ از مباحثی نظیر راه حل های جدید برای صلح و همکاری های اقتصادی در برابر روندهای قدیمی خصومت و انزوای گرایي گرفته تا گرایش و اشتیاق به روندهای دموکراتیک و جامعه مدنی در برابر کهن گرایی^(۱) ریشه دار و استبداد شرقی. این مقاله ضمن روزآمد کردن تلاشهای اولیه در خصوص این مسئله^۲، به بررسی و آزمون تأثیر پویایی های منطقه بر موضوع مورد بحث می پردازد. اشاره ای ویژه به مورد مصر، الجزایر و اردن به روشن شدن روندهای دموکراتیک/خودکامه و بحث های تساهل/عدم تساهل که هم اکنون در سراسر منطقه جریان دارد، کمک خواهد کرد. در هر سه مورد، منازعه ای سه جانبه میان تمایلات اقتدارگرایانه دولت، گرایش های دموکراتیک جامعه مدنی نوپا و تلاش بی وقفه فعالان اسلام گرا برای کسب قدرت مشاهده می شود.

بازنگری در مفهوم «جامعه مدنی»

از چاپ جدید و اصلاح شده دائرة المعارف علوم اجتماعی^۳ در سال ۱۹۸۵ تاکنون

1. Primordialism

مدخلی بر مفهوم «جامعه مدنی» وارد نشده است. پیشینه این مفهوم به قرن هفدهم و کاربرد وسیع آن توسط نظریه پردازان «قرارداد اجتماعی» باز می گردد. با اینکه اصطلاح جامعه مدنی تا دهه های اولیه قرن بیستم نیز مورد استفاده قرار می گرفت، لیکن هیچک از ۴۵۰ نویسنده - از میان ۲۳ رشته علوم اجتماعی و انسانی - که دائرة المعارف را به نگارش درآوردند، تصور نمی کردند که این مفهوم آن قدر با اهمیت باشد که در تجدید نظر سال ۱۹۸۵ به آن پرداخته شود.

تنها در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ بود که مفهوم جامعه مدنی عینیت یافت. فروریختن دیوار برلین همراه با اضمحلال حکومت های استبدادی تک حزبی در اروپای شرقی و شوروی پیشین، مقارن با بازگشت قدرتمند جامعه مدنی بود. اما عوامل دیگری نیز در این فرآیند دخیل بود که می توان از تضعیف ساختار دولت - ملت، ناکامی یا عملکرد بسیار بد پاره ای از پارادیم های توسعه، گسترش شرکتهای چند ملیتی، افزایش قارچ گونه سازمانهای غیردولتی و رشد و گسترش دموکراسیها در جهان، نام برد. در حال حاضر اضمحلال جامعه مدنی آنچنان مورد استفاده یا سوء استفاده قرار گرفته که تهدیدهای نظری جدی در خصوص وضوح و سودمندی آن مطرح شده است.

یک تعریف کارآمد

از ۷۶ تعریفی که در ادبیات جدید علوم اجتماعی از جامعه مدنی به عمل آمده و نگارنده با آنها برخورد کرده است. به نظر می رسد تعریف زیر جامع تر از سایر تعاریف باشد:

«جامعه مدنی کلیتی است مبتنی بر خود ابتکاری و خود تنظیمی تشکلهای اجتماعی داوطلبانه که به صورت مسالمت آمیزی به دنبال اهداف مشترک خود می باشند، از آرمانها و منافع مشترک خود دفاع می کنند یا نارضایتی و خشم خود را نشان می دهند، به حقوق دیگران احترام می گذارند تا سایرین نیز همین عمل را انجام دهند و بالاخره درصدد حفظ و دفاع از استقلال نسبی خود در برابر دولت، خانواده و بازار هستند.»

اصطلاح جامعه مدنی به عنوان یک مفهوم فراگیر در پیوند با مفاهیمی همچون «دموکراسی»، «توسعه» و «مدیریت مسالمت آمیز منازعات» ظهور یافته است. مؤلفه های مشارکتی جامعه مدنی طیف گسترده ای از اقدامات جمعی سامان یافته نظیر NGOs، PVOs، انجمنها، اتحادیه های تجاری و احزاب سیاسی را در بر می گیرد. مفهوم هنجاری جامعه مدنی، یعنی رعایت ادب و نزاکت در برخورد با دیگران، تحمل تفاوتها، تعهد صریح و آشکار برای مدیریت مسالمت آمیز منازعات نیز بر جاذبه آن می افزاید.

ابعاد مشارکتی و هنجاری جامعه مدنی باعث شده است که محققان پیوند تنگاتنگی میان این مفهوم و دموکراسی برقرار نمایند. این مفاهیم هر دو در «برابری حقوق شهروندی»، احترام به قواعد بازی دموکراتیک و «مدیریت مسالمت آمیز منازعات»، ریشه دارند. ادبیات علوم اجتماعی دهه ۱۹۹۰ ویژگیهایی برای جامعه مدنی برشمرده است که عبارتند از: تساهل، احترام به حمایت از حقوق بشر، شفافیت در گفتار و رفتار، نظارت بر قدرت دولت، حاکمیت قانون، مسئولیت و پاسخگویی، ارتقای حقوق شهروندی و تمرین و به کار بستن دموکراسی.^۴

همبسته های جامعه مدنی

به همین طریق، بسیاری از محققان علوم اجتماعی «جامعه مدنی» و «سرمایه اجتماعی» را همسنگ و برابر تلقی می کنند. «رابرت پاتنام» سرمایه اجتماعی را آن ویژگیهایی از سازمان اجتماعی می داند که با اقدامات سازمان یافته و تسهیل کننده ای نظیر اعتماد، مسئولیت، هنجارها، ضوابط و شبکه های مختلف روابط، کارایی و اثربخشی جامعه را بهبود می بخشد.^۵ او در عناوین اصلی، فرعی و محتوای کتاب خود، درصدد برجسته نمودن «تثلیث مقدس»^(۱) جامعه مدنی، دموکراسی و توسعه است. وی در تحقیقات تجربی موشکافانه خود طی بیست سال نتیجه می گیرد که پیوندها و انجمنهای مدنی عامل اختلاف عادات و رویه های «توسعه»، «عدم توسعه»، «دموکراتیک» و «غیر دموکراتیک» در ایتالیا بوده است.

با توجه به آنچه گذشت، روشن است که جامعه مدنی در اصل از درون تشکلهای اجتماعی-اقتصادی مدرن نظیر طبقات، گروههای حرفه ای و دیگر گروههای ذی نفع پدید آمده است. در غرب این پویا به طور هم زمان با فرآیندهایی همچون سرمایه آوری^(۲)، صنعتی شدن، شهرنشینی، شهروندی و شکل گیری دولت-ملت ظهور و گسترش یافت. در حالی که وفاداری نهایی شهروندان ظاهراً به دولت-ملت به عنوان مظهر واقعی حاکمیت پیوند خورده بود، وفاداریهای خرد می بایست تابع منافع جمعی، یعنی معطوف به اجتماعات و گروههای طبقاتی، حرفه ای و محلی باشد. انجمنهای داوطلبانه حول محور منافع مختلف شهروندان یعنی احزاب سیاسی، اتحادیه های تجاری، انجمنهای حرفه ای، باشگاهها و نهادهای گروهی و مشترک بسط و گسترش یافتند. در حالی که وفاداری به حاکمیت بلامنازع دولت عملی شورانگیز و آرمانی بود و تنها به مناسبتهای خاص به آن تمسک می شد، همبستگی انجمنهای داوطلبانه بر محور منافع، واقعی و غالباً پایدار بود. همچنین وفاداری به دولت در میان شهروندان ظاهراً مطلق و مورد توافق همگانی بود، در صورتی که همبستگی در انجمنهای ارادی مبتنی بر دیدگاههای خاص نگرانه و از نظر شدت و زمان متغیر بود. به عبارت دیگر، در حالی که شهروندان به ندرت تعلق خود را به دولت-ملت تغییر می دهند، در خصوص انجمنهای ارادی (داوطلبانه) نظیر طبقه، حرفه، شأن و محل سکونت به دلیل تحرکات عمودی و افقی، اغلب تغییراتی صورت می پذیرد. به طور کلی همراه با تضاد یا تعارض منافع تشکلهای اجتماعی-اقتصادی متعدد در درون ملت-دولت، حکومت به تدریج با شکل گیری رویه های مشارکت جویانه ای همچون دموکراسی تحول و تکامل می یابد. برخی از تشکلهای اجتماعی-اقتصادی نسبت به منافع خود آگاهی بیشتری دارند، بر همین اساس سریعتر از سایرین می توانند اعضای خود را جهت حفظ، در اختیار گرفتن یا سهیم شدن در قدرت سیاسی دولت، سازمان دهی نمایند. طبیعتاً تشکلهایی که از آگاهی و سازماندهی کمتری برخوردارند، می توانند با ممارست و رقابت که هنر زندگی جمعی است در جهت آموزش و تکمیل این فرآیند گام بردارند. با این وصف، نهادهای جامعه مدنی در غرب از لحاظ کمی و پیچیدگیهای تشکیلاتی، تکثیر و توسعه زیادی یافته اند.

1. Holy Trinity
2. Capitalization

جامعه مدنی در خاورمیانه^۶

برخی از ناظران مسایل خاورمیانه معتقدند که کندی روند دموکراتیزاسیون در جهان عرب به خاطر فقدان یا نمایشی بودن جامعه مدنی و فرهنگ سیاسی متناسب با آن است. دسته ای از شرق شناسان و نظریه پردازان قومیت گرا، تا آنجا پیش می روند که حتی قابلیت تحول و تکامل یک جامعه مدنی عربی و در نتیجه هرگونه چشم اندازی از دموکراتیزاسیون واقعی را در این منطقه به کلی رد می کنند. طرفداران این نقطه نظرات، اغلب گذار دراز مدت، دشوار، و گاهی اوقات توأم با خشونت و خون ریزی روند تکامل جامعه مدنی و دموکراتیزاسیون در جوامع خود را نادیده می انگارند. از صدور اعلامیه مگناکارتا (سال ۱۲۱۵) تا اعطای حق رأی به زنان در انگلستان در سال ۱۹۲۰ بیش از هفت قرن به طول انجامید. آنچه که هانتینگتون در طی قرون اخیر «امواج دموکراتیزاسیون» می نامد، ضد موجهایی از اقتدارگرایی در برخی از کشورهای اروپایی به همراه داشته است.^۷ در هر صورت هرگونه ادعایی در مورد نامساعد بودن جامعه و فرهنگ عرب جهت دموکراتیزاسیون باید با توجه به حقایق پیشامدرن و معاصر جهان عرب مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد تا این گزاره متضاد را که به رغم تحریفهای ذکر شده و فاصله زمانی با غرب، جهان عرب هم اکنون به سمت ایجاد یک جامعه مدنی و مردمی سازی فرآیندها گام بر می دارد مورد بحث و استدلال قرار دهد. رابطه میان این دو فرآیند اساساً یکسان است؛ یعنی همان گونه که تشکلهای اجتماعی-اقتصادی مدرن جوانه می زنند، تحول می یابند و نهادهای مدنی خویش را به وجود می آورند، این نهادها به نوبه خود برای ایجاد یک حکومت مشارکتی به مبارزه می پردازند. «نورتون» در کتاب دوجلدی خود و نیز کتاب درسی مقدماتی که با کمک «جولیان شودلر» تدوین کرده است، این رابطه را به دقت در مورد چند کشور خاورمیانه مورد آزمون و بررسی قرار می دهد.

انعطاف پذیری تشکلهای مدنی-سنتی عرب

جامعه پیشامدرن، در قلمرویی که اکنون جهان عرب نامیده می شود، پیرامون اقتدار

سیاسی شکل گرفته بود که مشروعیتش ترکیبی از کشورگشایی و منابع مذهبی بود.^۸ لیکن در عرصه عمومی، نیروهایی همچون علما، بازرگانان، اصناف و فرقه های صوفیانه مستقیماً نقش و سهم داشتند.^۹ بیرون از این منطقه هم کانون اولیه، بقیه عرصه عمومی را دهقانان و قبایل تشکیل می دادند. اقتدار سیاسی آشکارا از قدرت خود در اولین منطقه هم کانون عرصه عمومی دفاع می کرد. خارج از این منطقه اولیه، اقتدار دولت به طرز چشمگیری در نوسان بود و در اکثر موارد این قدرت به ندرت محسوس بود. سایر گروهها، به ویژه قبایل، نسبت به اقتدار مرکزی از آزادی عمل و خودمختاری واقعی، اگر نه تمرد و نافرمانی مطلق، برخوردار بودند.^{۱۰}

حتی در منطقه هم مرکز اولیه، اغلب در چارچوب دیوارهای یک شهر، گروههای مختلف با میزان زیادی از آزادی عمل در کنار یکدیگر به تعامل و زندگی می پرداختند. اصناف، فرقه های مذهبی و گروههای قومی-محلی از طریق رهبران انتخابی یا انتصابی به رتق و فتق امور داخلی خود می پرداختند، رهبران انتصابی هم در قبال اقتدار سیاسی و هم نسبت به گروههای خودشان مسئول بودند. بدون شک، در درون هر یک از این طبقات کشمکشهایی وجود داشت، لیکن از شدت زیادی برخوردار نبود. به همان میزان ممکن بود اختلافاتی میان یا در درون دو یا چند گروه وجود داشته باشد، اما این اختلافات اغلب با اقدامات متقابل طرفین و یا در بعضی موارد با دخالت مستقیم اقتدار سیاسی مرکزی برطرف می گردید.^{۱۱}

رهبران، ریش سفیدان و تشکلهای سنتی مهمی که در بالا ذکر شد، کار ویژه های متفاوتی در ساختار گسترده حکومتی در جامعه پیشامدرن عرب انجام می دادند. تشکلهای مزبور گذشته از حل و فصل امور درون گروهی و مدیریت منازعات میان گروهی، به عنوان مشاوران و رایزنان حاکمان عمل می کردند. در تفکر اسلامی-عربی آنها را «حلال و منعقد کننده» مسایل یا «اهل حل و عقد» می نامیدند. در این میان علما یا افرادی که تعالیم مذهبی را فرا گرفته بودند، نقش مهمی در حل و فصل امور ایفا می کردند. با چنین ظرفیتی، اهل حل و عقد ماهیت مطلق و بی چون و چرای دولت اسلامی پیشامدرن عرب را محدود می نمود. آنها به طور کلی از جانب مردم و به ویژه برای موکلان خود سخن می گفتند. آنان همچنین در مورد تصمیمات حکومتی که به سرنوشت موکلان خود مربوط می شد به عنوان نهادهای میانجی و مشروعیت بخش عمل می نمودند.

ساز و کارهای متعددی نظیر واضح بودن ساختار سلسله مراتبی قدرت، وجود گروههای حرفه ای محلی و منابع مستقل و خود مختار که عمدتاً شامل اوقاف یا موقوفات مذهبی بود، باعث برقراری و تداوم موازنه قدرت سنتی در حکومت شده بود. همبستگی اجتماعی در تمامی سطوح سنتی، حرفه ای، مذهبی و قومی به چشم می خورد. اقتدار مرکزی به اموری همچون جمع آوری مالیات، اجرای عدالت از طریق شریعت، حفظ نظم عمومی، دفاع خارجی و گاهی اوقات تشویق و حمایت از هنرها و علوم مختلف می پرداخت. ارایه خدمات اجتماعی و کار ویژه های مستقیم اقتصادی وظیفه انحصاری دولت نبود، بلکه عمدتاً به گروهها و اجتماعات محلی واگذار می شد. بدین ترتیب، جامعه سنتی عرب نه تنها با نهادهایی همسنگ با تشکلهای مدنی آشنا بود، بلکه همچنین از طریق آنها به حیات خود ادامه می داد. افراد برای تعیین هویت خویش و بسیاری از نیازهای اساسی دیگر به این تشکلهای وابسته بودند. این نهادها آنها را از دست اندازی مستقیم و عریان قدرت سیاسی محافظت می نمود.^{۱۲} به طور خلاصه، در موازنه قدرت سنتی، فضای عمومی که تشکلهای مدنی در آن به تعامل می پرداختند، با فضای فیزیکی که در آن زندگی و فعالیت می کردند مطابقت و سازگاری داشت.

دولت و جامعه مدنی نوین عرب: پیشرفتهای واگشتها

پیدایش دولتهای جدید عرب نتیجه سیاستهای قدرتهای استعماری غرب بود.^{۱۳} این دولتها به دلیل مصنوعی بودن مرزهایشان انحرافات و مشکلات عدیده ای به بار آوردند که در نهایت به ضعف نهادهای داخلی شان منجر شد. درست در آغاز روند توسعه، این دولتها با مشکلات و چالشهای جدی از درون و بیرون مواجه شدند. دولتهای مدرن نه از منابع عقلانیت سنتی تشکلهای مدنی پیشامدرن بهره ای داشتند، و نه آن طور که باید و شاید به حوزه عمومی اجازه دادند برای ایجاد نهادهای مدنی جدید، به طور مستقل، رشد و گسترش یابد. در نتیجه، دولتهای عربی در چهار دهه آغازین استقلال خود در محاصره مشکلات داخلی و خارجی متعددی قرار گرفتند.^{۱۴}

جهان عرب در پاره ای از فرآیندهایی - البته نه در تمام موارد - که به ظهور دولت و جامعه مدنی مدرن در غرب منتهی شد، سهمیم بود؛ یعنی زوال موازنه قدرت سنتی، رشد سریع جمعیت و شهرنشینی. لیکن فرآیندهای سرمایه آوری و صنعتی شدن تا اندازه زیادی به تعویق افتاد. از این رو تشکلهای اجتماعی - اقتصادی جدیدی که ستون فقرات دولت و جامعه مدرن به شمار می آید، نتوانست به تدریج یا به طور یکنواخت رشد و گسترش پیدا کند. جهان عرب در چهار دهه پس از جنگ جهانی دوم، یعنی دوره تولد اکثر دولتهای مستقل عرب، شاهد رشد اقتصادی - اجتماعی چشمگیری بود. لیکن این رشد کند یا ناموزون - در میان سایر عوامل - منجر به شکل گیری یک قشر بندی اجتماعی تحریف شده و نامتعادل گردید. تأثیر این اعوجاج (ناموزونی) بر روند توسعه جامعه مدنی عربی توسط نگارنده در جای دیگری به تفصیل بررسی شده است.^{۱۵} نکات مهم این مقاله اخیراً توسط جولیان شودلر تلخیص شده است^{۱۶} که گزیده ای از آن به شرح ذیل می آید:

چهار متغیر تشکلهای اجتماعی - اقتصادی، ساختار جامعه مدنی، دولت و عوامل داخلی با تأثیر متقابل بر یکدیگر باعث شکل گیری موج کوچکی از دموکراتیزاسیون در جهان عرب شده است. این کنش متقابل که در حال حاضر میزان گرایش به دموکراسی را که به روش تجربی در این کشورها مشاهده می شود، توضیح می دهد از یک کشور عربی به کشور دیگر فرق می کند.

در دو دهه اخیر جامعه مدنی در جهان عرب به دلیل عوامل داخلی، منطقه ای و بین المللی، جان تازه ای به خود بخشیده است. از نظر داخلی، به دلیل ناتوانی رژیمهای اقتدارگرا یا پوپولیستی در سازگاری با نهادهای مدنی یا سرکوبی کامل آنها تشکلهای اقتصادی - اجتماعی جدید پیوسته در حال رشد بوده است. از نظر منطقه ای، منازعات مسلحانه بلند مدت، ضمن تضعیف دولتها و ناتوان نشان دادن آنها در مدیریت چنین منازعاتی، منابع آنها را نیز تحلیل برده است. در همین حال، سایر پیشرفتهای منطقه ای، ناخواسته، باعث افزایش قدرت و اختیارات حوزه های انتخاباتی قدیم و جدید در درون هر یک از کشورهای عربی شده است. از لحاظ بین المللی نیز، روابط حامی - پیرو میان رژیمهای عربی و

دو قدرت بزرگ جهانی تغییر یافته است. از سوی دیگر، موج جهانی دموکراتیزاسیون تأثیر آشکار بر گسترش طبقه متوسط عربی داشته است.

نهادهای جامعه مدنی در حال گسترش در جهان عرب، برای آزادسازی بیشتر جهت جبران ناکامی دولت در تأمین نیازهای اجتماعی-اقتصادی، که ناشی از خصلت اقتدارگرایی و بی میلی آن در پاسخ به مطالبات مشارکت سیاسی است، دولت را تحت فشارهای زیادی قرار داده اند. عملکرد کُند دولت در مقابل چنین مطالباتی بسیاری از افراد جوان محروم از حق رأی طبقه متوسط پایین را بر حمایت از مبارزان اسلام گرا، به عنوان شیوه ای از اعتراض، سوق داده است. جدول ۱ شرح حال مبارزان اسلام گرا در مصر را بین دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان می دهد. این گروهها افراد جوانی را جذب می کردند که بیشتر از شهرهای کوچک و محله های فقیرنشین بودند. این شرح حال متغیر حاکی از احساس از خود بیگانگی و نارضایتی گسترده بود. گرچه در اینجا قصد ارایه داده های مقایسه ای در مورد الجزایر را نداریم، اما در آنجا نیز از لحاظ جامعه شناختی اساساً حکایت به همین منوال می باشد.^{۱۷}

در طی دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ جهان عرب شاهد یک مبارزه سه جانبه میان رژیمهای اقتدارگرا، فعالان اسلامی و نهادهای جامعه مدنی برای کسب و حفظ قدرت بوده است. در برخی از کشورهای عربی، یک شکل از این مبارزه عبارت بوده است از ایجاد محدودیت بر جامعه مدنی توسط رژیمهای اقتدارگرا از یک طرف و فعالان اسلامی از طرف دیگر، برای بیرون راندن آن از عرصه عمومی. در شکل دیگر این مبارزه، رژیمهای اقتدارگرا و فعالان اسلامی هر دو تلاش کرده اند که نهادهای جامعه مدنی را تصاحب نمایند یا آنها را در کنترل خود بگیرند. به هر حال مسئله اصلی این است که آیا افکار عمومی در جهان عرب و غرب با مبارزان ستیزه جوی اسلامی در الجزایر مصر و فلسطین همراه خواهد بود.

فلسطین: ترس اسلام گرایان از دموکراسی

پیشتر در این مقاله اشاره ای ضمنی به گروههای حماس و جهاد اسلامی داشتیم که مبارزه ای پیگیر علیه اسرائیل و به میزان کمتری علیه مخالفان فلسطینی خود، یعنی سازمان

آزادی بخش فلسطین، یاسر عرفات و دولت ملی فلسطین، و تلاش برای منحرف ساختن فرآیند صلح، در پیش گرفته بودند. استدلال اساسی آنها این بود که عرفات آنقدر ضعیف است که توانایی مذاکره در خصوص یک صلح شرافتمندانه را با دولت صهیونیستی یهودی ندارد، به عبارت دیگر او به حقوق تاریخی فلسطینیان خیانت خواهد کرد، یا با دولت صهیونیستی به مصالحه خواهد رسید. مبارزان اسلامی فلسطین در اولین انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری فلسطین در ژانویه ۱۹۹۶ فرصت داشتند تا استدلال خود را به مرحله آزمون و عمل بگذارند، اما چنین کاری نکردند.

آنان هموطنان خود را به تحریم انتخابات و حاضر نشدن در حوزه های رأی گیری فراخواندند، اما در این کار ناکام ماندند. در حدود ۸۵ درصد از رأی دهندگان واجد شرایط در انتخابات شرکت کردند و یاسر عرفات بیش از ۸۷ درصد آرا را از آن خود کرد. کل تمرین دموکراتیک در فلسطین نشان از موفقیت یکی از قویترین جامعه های مدنی جهان عرب داشت. مورد موفقیت آمیز دیگر در طول چندین دهه حاکمیت اقتدار گرای اردن - قبل از ۱۹۶۷ - و تقریباً سه دهه پس از اشغال فلسطین - پس از ۱۹۶۷ - رشد و گسترش یافته است. فقدان یک دولت ملی بدین معناست که فلسطینی ها مجبور بوده اند به نهادهای جامعه مدنی خویش تکیه کنند. صدها سازمان غیر دولتی جدید در سرزمینهای اشغالی، در کنار سندیکاهای حرفه ای و انجمنهای رفاهی به وجود آمده است.^{۱۸}

الجزایر: ترس دولت از دموکراسی

مورد الجزایر تا اندازه ای متفاوت است، چرا که نجات اسلامی (FIS) که نماد مخالفان اسلامی می باشد، چالش سیاستهای دموکراتیک را پذیرفته است و در انتخابات شهردارها در بهار ۱۹۹۰ و نیز انتخابات پارلمانی در پایان سال ۱۹۹۱ کاندیدا شده است. عملکرد آن در هر دو مورد، بخصوص در مورد دوم به قدری تأثیر گذار بود که ارتش الجزایر نتوانست تصاحب قدرت توسط اسلام گرایان را تحمل نماید؛ یعنی شکل گیری یک حکومت اکثریت. بدین ترتیب ارتش با تصرف قهرآمیز قدرت، شاذلی بن جدید، رئیس جمهور، را مجبور به استعفا کرد. بقیه

ماجرای به قدری آشکار است که نیازی به نقل آن در اینجا نیست؛ یعنی روی کار آمدن رژیم اقتدارگرایی که تمایلی به اجرای قواعد بازی دموکراتیک نداشت.

جبهه نجات اسلامی از آن رو که خشونت دولتی، آن را از پیروزیهای انتخاباتی اش محروم کرده بود، توسل به خشونت را توجیه شده می دانست. بدین ترتیب کشور صحنه منازعه مسلحانه گسترده داخلی گردید. تخمین زده می شود که حدود شش هزار الجزایری در جریان برخوردهای میان FIS و GIA (گروههای مسلح اسلامی) از یک طرف و ارتش و نیروهای امنیتی از طرف دیگر کشته شده باشند. برآورد دیگری حاکی از این است که حدود سی هزار نفر بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ در الجزایر کشته شده اند.^{۱۹} مسئله شگفت آور در تراژدی خونبار الجزایر این است که اکثر مجروحان و کشته شدگان از روزنامه نگاران، معلمان و فعالان زن بوده اند که در جامعه مدنی نوپای الجزایر فعالیت می کرده اند.

چهار سال پس از آغاز این گشتار، انتخابات معوقه ریاست جمهوری در اواسط نوامبر ۱۹۹۵ برگزار گردید. مبارزان اسلام گرای الجزایر، هموطنان خود را از شرکت در این انتخابات منع کردند، اما بسیاری از الجزایریها مرعوب تهدیدهای آنها نشدند. امین زروال، رئیس جمهور، در انتخاباتی که ناظران بین المللی از آن به عنوان انتخابات «آزاد و منصفانه»^(۱) یاد کردند،^{۲۰} با اکثریت ۶۱ درصد آرا مجدداً به مقام ریاست جمهوری برگزیده شد. این عمل سیاسی دموکراتیک، ضمن بالا بردن مشروعیت رژیم، عملاً بیشتر مبارزان اسلام گرای الجزایری را منزوی ساخت. الجزایر در سال ۱۹۹۶ به مراتب کمتر از سال ۱۹۹۲ شاهد شعارها و فعالیتهای سیاسی اعتراض آمیز بود. طرفداران جامعه مدنی، ممکن است هنوز شک و تردیدهای جدی نسبت به دولت الجزایر داشته باشند، اما آنها در ارتباط و فعالیت تنگاتنگ با یکدیگر عمل می نمایند و بیش از پیش بر ضد نیروهای خشونت طلب و آناشست موضع گرفته اند.

1. Fair and Honest Election

مصر: مثلث عقیم

مورد مصر، تا جایی که به منازعه سه جانبه مزبور مربوط می شود، وضعیت به مراتب پیچیده تری دارد. مصر، یکی از نخستین کشورهای عرب و جهان سومی بود که دومین فرآیند دموکراتیزاسیون خود را در سال ۱۹۷۶، یعنی پس از یک ربع قرن حاکمیت غیردموکراتیک - از انقلاب ناصر در سال ۱۹۵۷ - از سر گرفت. با وجود این، چند نیروی مخالف سد راه توسعه این فرآیند شدند. در میان این نیروها، پایداری میراث استبدادی (۷۶-۱۹۵۲) و تداوم قانون محدود کننده انجمنها (قانون ۳۲ سال ۱۹۶۴) از جمله عواملی بودند که از رشد جامعه مدنی در مصر جلوگیری می کردند.

میراث استبدادی با شاخه اجرایی حکومت عجین شده است و بدین ترتیب در روند انتخابات به نفع حزب حاکم (NDP) تقلبهایی صورت می گرفت. عامل دوم در عمل بدین معناست که احزاب سیاسی از کادرها و زیر بناهای سیاسی قومی برخوردار نیستند، از این رو تنها وجود یک جامعه مدنی قوی می تواند تضمین کننده وضعیت بهتر این ضعفها باشد. در برابر انبوه مشکلات اجتماعی-اقتصادی که جامعه مصر به طور کلی و طبقه متوسط بخصوص با آن دست و پنجه نرم می کرد، فعالان اسلامی به عنوان یکی از نیروهای اپوزیسیون در برابر دولت قد علم کرده بودند.^{۲۱} بخشی از جنبش اسلام گرا، به ویژه اخوان المسلمین از سال ۱۹۷۱ شیوه های مسالمت آمیزی همچون برقراری یک نظم اقتصادی-اجتماعی اسلامی را برای تعقیب اهداف خود برگزیده بود. از طریق آموزش، تبلیغ و فعالیتهای مردمی در تهیه و ارائه خدمات، اخوان المسلمین، نهادهای مدنی جدیدی را به وجود آورد که جایگزین نهادهای متعدد قبلی شد. برای مثال در دهه ۱۹۸۰ اخوان المسلمین موفق شد به شیوه های مسالمت آمیز و دموکراتیک پاره ای از خدمات انجمنهای حرفه ای عمده نظیر انجمن پزشکان، مهندسان و وکلای خود بگیرد.^{۲۲}

جناح افراطی تر جنبش اسلامی، برای متزلزل کردن یا به طور کلی سرنگون ساختن رژیم به شیوه های خشونت آمیز متوسل شد. این مبارزان ستیزه جو نه تنها با دولت، بلکه با نمادهای جامعه مدنی نیز درگیر شدند، یعنی علاوه بر کشتن افسران پلیس و دیگر مقامات

حکومتی، روشنفکران و روزنامه‌نگاران را نیز به قتل رساندند. برخورد حکومت به نوبه خود با این مسئله مبهم و متناقض بود، چرا که در حین رویارویی با مبارزانی که در حال افزایش بودند (برای مثال ۳-۱۹۹۲)، در صدد حمایت از نهادهای جامعه مدنی بود. از سوی دیگر، هنگامی که ابتکار عمل و دست بالا را در برخورد با مبارزان به دست می‌گرفت اغلب به نهادهای سکولار جامعه مدنی پشت می‌کرد و دست به عملیات ایدئولوژیک علیه گروه اخوان المسلمین که مشی مسالمت‌آمیزتری داشتند، می‌زد.

با کنترل اوضاع داخلی در سالهای ۹۵-۱۹۹۴، حکومت به روشهای اقتدارگرایانه پیشین همچون تقلب در انتخابات^{۲۳}، دستگیری اخوان المسلمین و گریزان کردن نیروهای جامعه مدنی از خود روی آورد. انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵، بالقوه، امیدوارکننده‌ترین انتخابات بود، به طور بی‌سابقه‌ای ۴۰۰ نامزد برای ۴۴۴ کرسی مجلس به رقابت پرداختند که دوسوم آنان مستقل بودند و در میانشان حدود ۱۰۰ زن و ۶۰ قبطی نیز وجود داشت. رئیس‌جمهور مکرراً قول انتخابات آزاد را می‌داد.^{۲۴} اکثر مصری‌ها این انتخابات را کاملاً جدی گرفتند، با وجود این، نتایج نشان داد که بدترین انتخابات در تاریخ معاصر مصر بوده است؛ یعنی از زمان برگزاری چنین انتخاباتی در ۲۶ نوامبر ۱۹۹۶، بسیاری از نامزدها و طرفدارانشان با مشاهده رفتار غیر منصفانه و مغرضانه دولت خود اجرای قانون را به دست گرفتند. بدین ترتیب برخوردهایی در مقیاس وسیع در گرفت که در جریان آن حدود ۷۱ نفر، از جمله یک کاندیدای انتخاباتی، کشته شد و دست کم سه برابر این تعداد به شدت مجروح شدند.^{۲۵}

بنابراین شگفت‌آور نبود که پس از دو سال موضع تدافعی، مبارزان اسلام‌گرا شروع به پاک‌سازی مخالفان خود در قلب قاهره و مصر علیا نمایند. در چهار ماه اول سال ۱۹۹۶، ۲ ژنرال پلیس و تعداد دیگری از افسران نظامی در رده‌ها و درجات مختلف کشته شدند (۱۸ آوریل). این حوادث، اساساً، مشابه روند انتخابات نابرابر پارلمانی ۱۹۹۰ بود که احزاب مخالف عمده، به خاطر خودداری حکومت از پذیرش نظارت کامل دستگاه قضایی بر فرآیند انتخابات، آن را تحریم کرده بودند. مبارزان اسلام‌گرا از مزیت از خودبیگانگی توده‌ها که ناشی از نگرش حکومت بود بهره‌گرفتند و به انتقام‌گیری از نمادهای دولتی پرداختند که این

امر از سخنگوی مجمع خلق مصر در نوامبر ۱۹۹۰ آغاز شد و منجر به طولانی ترین دوره مواجهات شدید میان دولت و جامعه مدنی شد.

نتیجه گیری

قرائت دیگر از شرح و توصیفی که در مورد فلسطین، الجزایر و مصر به عمل آمد، این است که تقاضاهای طبقات متوسط و سایر تشکلهای اجتماعی-اقتصادی برای مشارکت در امور عمومی جوامع خویش کاملاً مشروع و معقول می باشد. چنانچه به صورت مسالمت آمیزی اجازه انجام چنین کاری به آنها داده نشود، این نیروها و تشکلهای به زور روشهای خاص خود را به سیستم یا بر ضد آن تحمیل خواهند کرد. اسلام در این خصوص از نظر فرهنگی نحوه بیان معقولی دارد که اجازه انجام چنین کاری را می دهد. شاه حسین، پادشاه اردن، شاه حسن دوم، پادشاه مراکش، و شیخ جابر، امیر کویت، به این حقیقت پی برده اند و متناسب با تحولات مزبور گام بر می دارند. سایر رژیمهای اقتدارگرای پوپولیست، نخواستار یا نتوانسته اند این مسئله را درک کنند و یا متناسب با آن عمل نمایند. این دیر فهمی و بی میلی در سازگار نمودن خود با تحولات مزبور، اغلب بهای سنگینی در پی داشته است که هم مخالفان و دگر اندیشان اسلامی و هم نیروهای امنیتی هزینه آن را پرداخته اند. (در واقع هر دوی اینها دارای خاستگاههای اجتماعی یکسانی یعنی طبقه متوسط پایین می باشند).

این متغیر دوم بیشترین نوید را برای گسترش جامعه مدنی و فرآیند دموکراتیزاسیون دربر دارد. این امر قدرت چانه زنی زیادی برای نهادهای جامعه مدنی در معامله با دولت جهت کسب امتیازات سیاسی و اجتماعی درخصوص اصلاحات فراهم می آورد. در اردن، کویت، یمن و لبنان این نوید عملاً در حال شکوفا شدن بوده است. در این کشورها اسلام گرایان اصول پلورالیسم سیاسی را پذیرفته اند و در کنار دیگر نیروهای سکولار در انتخابات ملی شرکت می کنند. اسلام گرایان هم اکنون در پارلمانهای این کشورها دارای نماینده می باشند؛ برای مثال در لبنان، یمن و اردن، زنان برای نخستین بار به نمایندگی پارلمان برگزیده شده اند و اسلام گرایان مخالفتی با این تحولات نشان نداده اند.

احزاب و انجمنهای مذهب - محور تنها هنگامی می توانند از اجزای سازنده جامعه مدنی به شمار آیند که اصول پلورالیسم را پذیرفته و ذره ای از نزاکت و مدنیت در رفتار با «غیر» را مراعات کنند.^{۲۶} از این حیث، حتی اسلام گرایان ممکن است به احزابی شبیه احزاب دموکرات مسیحی در غرب یا احزاب مذهبی در اسرائیل تحول پیدا کنند. هیچ قاعده اسلامی وجود ندارد که ذاتاً با رمزگان یا هنجارها و ضوابط جامعه مدنی و اصول دموکراتیک مغایرت داشته باشد. این مطلب توسط «زبیده» در رد نظریه جامعه مدنی گلنر مورد بحث قرار گرفته است.^{۲۷} زبیده بر آن است که صورت بندیهای سیاسی و اجتماعی که توسط مسلمانان ابداع می شود و تکامل می یابد، می تواند منشاء نوگرایی و پیشرفت باشد، چرا که اسلام، اساساً «یک ایدئولوژی پیشرفت است».^{۲۸}

واکنشهای رژیمهای عرب نسبت به جوامع مدنی خویش، حاکی از چشم اندازهای متفاوت برای دموکراتیزاسیون بیشتر است تا مخالفت با آن. پادشاهیهای نوگرایی همچون اردن و مراکش، به طرز چشمگیری گذار آرام به سمت حکومتهای دموکراتیک تر را برنامه ریزی کرده اند. این نمونه ها ممکن است موازنه را به سمت چشم اندازهای دموکراتیک تر در کل منطقه هدایت کند؛ چشم اندازهایی که نوید حل و فصل مسالمت آمیز پاره ای از منازعات طولانی مدت منطقه را می دهد؛ در همان حال تقویت و استحکام چنین توافقاتی، به نوبه خود چشم اندازهای دموکراتیک را گسترش خواهد داد. □

جدول ۱- شرح حال مبارزان اسلام گرای مصر، ۹۰-۱۹۷۰ (به درصد)

ابعاد شرح حال	دهه ۱۹۷۰	دهه ۱۹۸۰	دهه ۱۹۹۰
الف. طبقه بندی سن			
کمتر از بیست سال	۵	۱۱	۲۳
۲۰ تا ۲۵ سال	۲۸	۳۱	۴۸
۲۵ تا ۳۰ سال	۶۱	۵۳	۲۴
بالتر از ۳۰ سال	۶	۵	۵
ب. تحصیلات رسمی			
پایین تر از متوسطه	۰	۵	۹
متوسطه	۸	۱۲	۲۹
لیسانس	۱۱	۲۴	۴۲
بالتر از لیسانس	۷۹	۵۹	۲۰
نخبگان عمده	۵۱	۲۷	۱۱
ج. محل سکونت			
روستا	۰	۷	۱۸
حلبی آبادها	۸	۱۶	۳۶
شهرها	۳۷	۴۳	۳۱
شهرهای بزرگ	۵۵	۳۴	۱۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع:

Nemat Guenena, *Changing Face of Egypt's Islamic Activism*, A Research Project in Progress, Cairo: Ibn Khaldoun Center for Development Studies (ICDS), 1996.

جدول ۲- نتایج خشونت سیاسی در مصر (۹۵-۱۹۹۲)

نیروهای امنیتی			مبارزان اسلامگرا			شهروندان			جمع کشته‌شدگان	جمع مجروران	جمع مصدومان	جمع دستگیرشدگان و مظنونین	سال
جمع	کشته‌شدگان	جمع	جمع	کشته‌شدگان	جمع	جمع	کشته‌شدگان	جمع					
۲۳	۳۸	۶۱	۳۸	۸۳	۱۲۲	۳۲	۱۰۷	۱۳۹	۹۴	۲۲۸	۳۲۲	۳۷۷۳	۱۹۹۲
۱۲۰	۱۸۱	۳۰۱	۱۱۱	۲۵۲	۳۶۳	۱۰۱	۳۷۶	۴۴۲	۳۳۲	۷۷۴	۱۱۰۶	۱۷۷۸۵	۱۹۹۳
۹۳	۱۱۲	۲۰۵	۱۵۹	۳۰	۱۸۹	۵۲	۲۱۳	۲۶۵	۳۰۴	۳۵۵	۶۵۹	۶۸۱۲	۱۹۹۴
۱۰۸	۹۵	۲۰۳	۲۱۷	۱۵	۲۳۲	۹۰	۹۵	۱۸۵	۴۱۵	۲۰۵	۶۲۰	۴۱۱۹	۱۹۹۵

منبع:

Nemat Guenena, *Changing Face of Egypt's Islamic Activism*, A Research Project in Progress, Cairo: Ibn Khaldoun Center for Development Studies (ICDS), 1999.

پاورقیها:

* از «نعمت جواننا» و دستیارانش در پروژه «چهره دگرگون شده فعال گرایبی اسلامی در مصر» (مرکز ابن خلدون در قاهره) سپاسگزارم که به نگارنده اجازه استفاده از داده های پروژه مزبور را در این مقاله دادند.

1. *Time*, 6 May 1996.
2. *Civil Society in the Middle East*, Edited by August Richard Norton, Leiden, New York and Koln: E. J. Brill, 1995, pp. 27-54.
3. *Social Science Encyclopedia*, London and New York: Routledge, 1989.
4. *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 4-24.
5. Robert Putnam, *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*, New jersey: Princeton University Press, 1993, p. 167.

۶. این بخش از مقاله تلخیصی است از مقاله پیشین اینجانب:

Saad Eddin Ibrahim, "Civil Society and the Prospects of Democratization in the Arab World," in *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 28-32.

7. Samuel Huntington, *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*, Norman: Oklahoma University Press, 1991, pp. 17-21.

8. Y. L. Rizk, *Civil Egypt*, (Arabic), Cairo: Tiba, 1993.

9. Manfred Halperin, *The Politics of Social Change in the Middle East and Arab World*, New jersey: Princeton University Press, 1962; Ernest Gellner, *Plough, Sword and Book: The Structure of Human Society*, London: Collins, 1988; Ilya Harik, "The Origin of the Arab System," in *The Arab State*, Edited by G. Luciani, Berkeley: University of California Press, 1990, pp. 1-28.

10. Ibn khaldoun, *Al- Mukaddima*, (Arabic), Baghdad: Al- Muthanna, 1980; Ernest Gellner, op. cit.

11. Y. L. Rizk, op. cit., pp. 40-48.

12. Ibid., pp. 141-142.

13. Saad Eddin Ibrahim, et al., *Society and State in the Arab World*, (Arabic), Amman: The Arab Thought Forum, 1988, pp. 45-78.

14. Ilya Harik, op. cit.

15. Saad Eddin Ibrahim, Ibid.; — (ed.), *Civil Society and Democratization in the Arab World*, (Arabic), Cairo: Ibn Khaldoun Center, 1992, "Civil society and prospects of Democratization in the Arab world," in *civil society in the Middle East*, op.cit.

16. *Civil Society in the Middle East*, op. cit., pp. 37-38.

17. Michael Willis, "The Islamist Movements of North Africa," in R. Aliboni, et al., *Security Challenges in the Mediterranean Region*, London: Frank Cass, 1996, pp. 5-26.

18. Ziad Abu- Amr, *Civil Society in Palestine*, (Arabic), Cairo: Ibn Khaldoun Center, 1995.

19. Michael Willis, op. cit., p. 5.

20. *Civil Society: Democratization in the Arab World*, Vol. 4, No. 12, December 1995.

21. Saad Eddin Ibrahim, "Egypt's Islamic Activism in the 1980s," *Third World Quarterly*, Vol. 10, No. 2, April 1988, pp. 632-57.

22. Ibid., pp. 637-47.

23. ICER, *Final Report of the Egyptian Independent Commission on the 1995 Parliamentary Elections*, (Arabic), Cairo: Ibn Kahldoun Center, 1995.

24. *Al- Ahram*, 30 November 1995.

25. ICER, op. cit., pp. 179-222.

26. Nazih Ayoubi, "Rethinking the Public/ Private Dichotomy: Radical Islam and Civil

- Society in the Middle East," *Contention*, Vol. 4, No. 3, Spring 1995, pp. 100-101; Ellis Goldberg, "Smashing Idols and the State: the Protestant Ethics and Egyptian Sunni Radicalism," *Comparative Studies in Society and History*, No. 33, 1991, pp. 3-4.
27. Ernest Gellner, op. cit.; _____, *Muslim Society*, Cambridge University Press, 1988; _____, *Postmodernism, Reason and Religion*, London: Routledge, 1992.
28. Sami Zubaida, "Is There a Muslim Society? Ernest Gellner's Sociology of Islam," *Economy and Society*, Vol. 24, No. 2, May 1995, p. 184.

